رضاخان و فرزندش در بازدید از املاک تصرف شده توسط وی در شمال کشور

«رضاخان، فرار از ایران، چگونگی و پیامدها» در گفت‌وشنود با دکتر یعقوب توکلی

ارتش رضاخان، فقط برای مواجهه با مردم سامان یافت!

سمانه صادقی

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز فرار رضاخان در پی حمله متفقین به ایران است. در بازخوانی حاشیه و متن این رویداد، با دکتر یعقوب توکلی تاریخ‌نگار و عضو هیئت علمی دانشگاه معارف اسلامی قم گفت‌وشنودی انجام داده‌ایم که نتیجه آن پیش‌روی شماست.

سلطنت‌طلبان ادعا می‌کنند رضاخان چون توان مقابله با متفقین را نداشت، تسلیم شد تا کشور را از نابودی نجات دهد. این انگاره را تا چه حد واقعی می‌دانید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ما دنبال اثبات انگاره سلطنت‌طلبان نیستیم. سلطنت‌طلبان، منافقین، امریکایی‌ها، صهیونیست‌ها و... هر دروغی را به تاریخ و ذهن جامعه ایران تزریق می‌کنند. گستردگی فضاهای ارتباطی به‌رغم اینکه فرصتی مغتنم برای رشد و گسترش فضائل فکری و علوم و دانش در همه دنیا هستند، متأسفانه ما را با پدیده‌ای مواجه می‌کنند که درصدد ترویج بیماری دروغ و سفسطه در ایران است. من عمیقاً معتقدم بیماری و ویروس سفسطه و باورپذیری دروغ‌ها در کشور ما از هر بیماری دیگری خطرناک‌تر است. شاید موضوع ابتدای امر چندان جدی به نظر نرسد، ولی بعد از مدتی، این سفسطه‌ها و دروغ‌ها به‌قدری در ذهن‌ها تلنبار می‌شوند که افراد، دیگر نمی‌توانند صحت و سقم مطالب را از یکدیگر تشخیص دهند و بحران هویت در آنان شکل می‌گیرد.

بحران هویت فقط در زمینه هویت ملی روی نمی‌دهد، بلکه هویت نفسی، هویت فکری و هویت تاریخی هم وجود دارند. دشمنان در پی آن هستند که ما یوسف جان خود را به بهایی اندک بفروشیم و گرفتار بحران فکری و تاریخی شویم. من با برخی از افرادی که در معرض این دروغ‌ها قرار می‌گیرند ارتباط مستقیم و پرسش و پاسخ دارم. برخی از آنان وقتی داستان را توضیح می‌دهند، متوجه عجیب و غریب و مسخره بودن مطلب گفته شده و اینکه این دروغ چگونه ساخته شده است، می‌شوند. امروز درباره نحوه ساخته شدن نام دادگاه میکونوس (Mykonos) پیامی برایم ارسال شد. ما مازندرانی‌ها به باغ از گیل می‌گوییم کنَس و گیلانی‌ها می‌گویند کونوس. یک میوه پاییزه گس و خوش‌طعم است. گفته شده است در زمانی که رضاخان داشت کشور ایران را آباد می‌کرد و به همه شناسنامه می‌داد، از باغداری که باغ از گیل داشت می‌پرسد: «شما در باغت چه داری؟» و او جواب می‌دهد: «کونوس». حالا تصورش را بکنید که از این موضوع چه افسانه مضحکی را خلق کرده‌اند.

از کونوس اسم دادگاه میکونوس را ساخته‌اند؟!

بله، گفته‌اند پسر آن آدم به آلمان رفته وکیل و قاضی شده است و آلمان‌ها به نام او این دادگاه را نامگذاری کرده‌اند! در حالی که میکونوس اسم یک قهوه‌خانه است. اما ذهن سفسطه‌پذیر این داستان را می‌پذیرد و احیاناً در برابر ظاهر علمی ماجرا به همان نتیجه‌ای می‌رسد که اهل منطق از «دیوار موش دارد و موش گوش دارد، پس دیوار گوش دارد» به آن می‌رسند! این قسم دروغ‌ها دائماً و به شکل‌های مختلف ساخته و منتشر می‌شوند. من این دروغ‌ها را در چهار حوزه اسلام، تشیع، ایران و انقلاب اسلامی دسته‌بندی کرده‌ام که ذیل هر کدام گروه‌های فرعی مختلفی وجود دارند. سؤالی که شما مطرح کردید یکی از این همین دروغ‌هاست. واقعیت ماجرا این است که قبل از روی کار آمدن رضاخان و تشکیل ارتش به اصطلاح نوین، نیروی دفاعی ایران توسط مردم، عشایر و قبایل تأمین می‌شد. دولت‌های قبل از پهلوی‌ها هرگاه به نیروی دفاعی نیاز داشتند، از قبایل کمک می‌خواستند و با کمک افسران و نظامیان حرفه‌ای، نیروها را بسیج و توسط آنها از کشور دفاع می‌کردند، اما در دوره رضاخان تمام ساختارهای دفاعی وطنی را به بهانه‌های مختلف از بین بردند و ارتش نوینی را پدید آوردند که اکثر فرماندهان آن را لات‌ها و گردنکشانی تشکیل می‌دادند که همراه رضاخان آمده بودند و علقه ملی جدی نسبت به آب و خاک خود نداشتند. اگر افسران وطن‌دوستی چون مرحوم بایندر هم در میان آنها پیدا می‌شدند، هر جا تصمیم می‌گرفتند از مرزهای ایران دفاع کنند، رضاخان با آنها برخورد می‌کرد. اسناد مربوط به برخوردهای رضاخان با مرحوم بایندر و نامه‌هایی که در مورد جزایر خلیج فارس بین آنها رد و بدل شدند، موجود هستند.

وظیفه ارتش نوین رضاخانی، حفظ امنیت کشور در کنار حفظ امنیت سلطنت بود. به همین دلیل هم حفظ امنیت داخلی را به ارتش سپردند و وظیفه ارتش مواجهه با اتفاقاتی بود که شورش داخلی تلقی می‌شدند. با این تعریف گاهی تحصن مردم در مسجد گوهرشاد، گاهی تمرّد یک خان و گاهی هم یک کانون قدرت که رضاخان از وجود آن دلِ خوشی نداشت و ناراضی بود یا کشاورزانی که پهلوی‌ها و سازمان املاک شاهنشاهی می‌خواستند زمینشان را بگیرند و آنها اعتراض می‌کردند، منبع شورش تلقی و توسط ارتش به‌شدت سرکوب می‌شد.

با توجه به وجود قحطی گسترده و شیوع بیماری‌هایی چون تیفوس، در آن دوران هزینه مقاومت بالاتر بود یا هزینه اشغال کشور؟

در ایران آن زمان، نه تنها مقاومتی صورت نگرفت، بلکه اثری از مخالفت هم نبود. یعنی از قول هیچ یک از سیاستمداران، علما، پزشکان، مهندسان، وکلا، حقوقدانان، نمایندگان مجلس و... حتی یک بیانیه جدی نداریم که در آن کسی با اشغال کشور مخالفت کرده باشد.

علت این امر چه بود؟

علت این است که کشور ما دچار حالت استسباع، یعنی سبع‌زدگی شده بود. ما در طول صد و اندی سال پیش از آن در تمام مواجهه‌های بین‌المللی شکست خورده بودیم. در جنگ اول ایران و روس ۱۰ سال مقاومت کردیم. در جنگ دوم دو سال مقاومت کردیم و گاهی هم روس‌ها را شکست دادیم. اخیراً یک لقلقه زبانی به راه افتاده و بعضی‌ها برخی از قراردادهای فاسد و منحوس فعلی را با قرارداد ترکمانچای مقایسه می‌کنند که بسیار کار کثیفی است. چون قرارداد ترکمانچای پس از تحمل یک دوره ۱۰ ساله و دو ساله مقاومت سخت و نداشتن امکانات و نیروی نظامی کافی در برابر یکی از ابرقدرت‌های خشن آن روز مثل روسیه تزاری و حمایت همه جانبه اروپا پشت سرش، به ما تحمیل شد، اما حالا هر قراردادی را که با فساد و زد و بند به امضا می‌رسد را به قرارداد ترکمانچای تعبیر می‌کنند. امروزه یک مقام مسئول رشوه می‌گیرد یا معامله بدی می‌کند و پول کلانی را در جایی می‌بازد و دستگاه‌های نظارتی ما هم فاقد مردانگی و فتوت دفاع از حقوق و منافع مردم هستند. یکی نیست بگوید شما دارید از بیت‌المال حقوق می‌گیرید که مواظب حقوق مردم باشید. حق ندارید به جای دفاع از بیت‌المال، مصالحه و کوتاهی کنید و بگویید شکایتی نشده و معامله کنید. شما هم در برابر لجن‌خواری موجود، مسئولید و در فردای قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرید. چرا دزدهای بزرگ از تشکل‌های نظارتی نمی‌ترسند و دلشان نمی‌لرزد؟ چون به تجربه دریافته‌اند که اگر دفع‌الوقت کنند و مدتی بگذرد، آرام آرام همه چیز فراموش می‌شود و آنچه را که برده و خورده‌اند از یادها می‌رود. آسیب‌های درازمدت تاریخی چنین برداشتی جبران‌ناپذیرند.

ما در طول تاریخ گرفتار این بحران شده بودیم که مکرراً از دشمن خارجی شکست خورده بودیم و این شکست‌پذیری باعث استسباع در جامعه ما شده بود. بنابراین دیگر مادران، فرزندان خود را برای مواجهه با دشمن نمی‌فرستادند. در تجزیه هرات، بیش از یکی دو ماه مقاومت صورت نگرفت. انگلیسی‌ها بخش وسیعی از ایران را در ماجرای قرارداد پاریس از کشور جدا کردند، بدون اینکه مقاومتی صورت بگیرد.

در واقع به‌خاطر طعم شکست‌هایی که در طول تاریخ چشیده بودیم، انگیزه‌ای برای مقاومت نداشتیم؟

انسان وقتی تاریخ کشور را می‌خواند پیر می‌شود. بله در آن دوران کشور و مردم اصلاً سر و صاحب نداشتند؛ انگلیسی‌ها به‌راحتی قحطی را بر ما تحمیل و در جنگ جهانی اول کشور ما را اشغال می‌کنند و غیر از میرزا کوچک‌خان در شمال و رئیسعلی دلواری «رحمه‌الله علیهما» در جنوب نفس از کسی درنمی‌آید. در جنگ جهانی دوم، اوضاع کشور به‌مراتب فاجعه‌بارتر می‌شود. چون در جنگ جهانی اول میرزا و رئیسعلی را داریم، ولی در جنگ جهانی دوم به همین میزان هم مقاومتی صورت نمی‌گیرد و همه نظامی‌ها، سیاسیون و دولتی‌ها با اشغالگران همکاری می‌کنند. محمدرضا وقتی در سال ۱۳۲۲ به عنوان پادشاه مملکت به باغ سفارت شوروی می‌رود تا با سران متفقین ملاقات کند، فقط استالین اندکی روی خوش به او نشان می‌دهد. چرچیل احوالپرسی کوتاهی با او می‌کند، ولی اصلاً تحویلش نمی‌گیرد. روزولت هم که به حسابش نمی‌آورد، در حالی که تنها درخواست محمدرضا از آنها این بود که هوای جزیره موریس خوب نیست و پدرم را به جایی بفرستید که هوایش بهتر باشد. همین!

اما پیش از آن سرکوب ۲۰ ساله‌ای که اتفاق افتاد ما حرکت‌های مردمی هم داشتیم که منجر به پیروزی شده بود؟

نهضت مشروطه در پی مخالفت‌ها و فریبکاری‌هایی که صورت گرفت، شکست خورد. از طرفی همان حضراتی که ادعای ملی‌گرایی، وطن‌دوستی، وطن‌خواهی، باستان‌گرایی و عظمت ایران باستان را داشتند، از فروغی گرفته تا تقی‌زاده و امثالهم هنوز زنده بودند ولی هیچ کدامشان راجع به وطن و وطن‌دوستی در دوران اشغال حرفی نزدند. بالاترین مقاومتی که در ایران شکل گرفت، این بود که در نزدیکی میدان فردوسی، یک سرباز انگلیسی به یک افسر ایرانی توهین کرد و او را کتک زد و کسی هم کمکش نکرد. شاعری که در رادیو کار می‌کرد، این منظره را دید و ناراحت شد و یک شعر وطنی سرود که مردم با شنیدنش نشستند و گریه کردند.

همان شعر معروف «ای ایران؟»

بله، ملودی‌اش متعلق به مرحوم روح‌الله خالقی و شاعرش هم مرحوم حسین گل‌گلاب است. بالاترین عنصر مقاومتی که در این دوره می‌بینیم و بارها و بارها به عنوان عنصر مقاومت از آن نام برده و تعریفش را کرده‌اند، همین اثر است. اساساً علت تجاوز صدام به ایران همین تجربه تاریخی بود که ثابت می‌کرد ملت ایران در حالت استسباع و ترسیدگی حداکثری است و با دشمن مواجهه نخواهد کرد.

نکته دیگری که در این باب مطرح می‌شود این است که آیا اساساً متفقین با مردم ایران جنگ داشتند یا صرفاً می‌خواستند رضاخان را از سلطنت برکنار کنند؟

حمله به ایران یک ضرورت استراتژیک بود. انگلیسی‌ها در جریان جنگ جهانی دوم تلاش زیادی کردند تا میدان جنگ را به حوزه کمونیسم و فاشیسم بکشانند تا به جای اینکه مواجهه جدی بین انگلیس و آلمان صورت گیرد، روسیه و آلمان با هم درگیر شوند.

و خسارت‌های ناشی از جنگ را نسبت به خود کاهش دهند؟

بله، ارتش انگلستان در جنگ دوم جهانی نسبت به روسیه و آلمان نیروی نظامی کمی را به کار گرفت بنابراین در این جنگ خسارت سنگینی نداد. انگلیسی‌ها به روس‌ها کمک کردند تا درگیر جنگ شوند. حتی در اروپای تحت اشغال آلمان شاهدیم جوانان سرزمین‌های اشغال شده از قبیل لتونی، اتریش و... به ارتش آلمان ملحق شدند و برای آنها جنگیدند. پروژه انگلیسی‌ها این بود که جنگ به میدان روسیه کشیده شود و ارتش آلمان با روس‌ها درگیر شود تا در اثر گسترش جنگ، این دو کشور دمار از روزگار هم درآورند، آلمان تضعیف و روسیه کمونیستی دشمن سرمایه‌داری نابود شود. لذا به گسترش جنگ در جبهه شرق کمک کردند. هر قدر هم استالین به این وضعیت اعتراض کرد، کسی به حرفش گوش نداد. نتیجه این شد که دشنه‌های تجاوز آلمان در دل سرزمین روسیه فرو رفتند و ارتش آلمان با کمال بی‌تجربگی و بی‌دانشی و بدون مطالعه درست سرزمین و آب و هوا و جغرافیای روسیه وارد جنگ با آن کشور شد. هیتلر تصور می‌کرد احتمالاً همه جای روسیه مثل آلمان و سایر مناطق اروپا جاده آسفالت دارد. استراتژی جنگ او هم با تانک بود. زمانی که زمین خشک بود، تانک‌ها جلو آمدند، ولی وقتی باران و برف شروع شد، همه در باتلاق ماندند و گرفتار شدند. گفته می‌شود حدود ۲۵، ۲۶ لشکر شامل حدود ۲۰۰ هزار سرباز در این جنگ به دلیل ناتوانی در جابه‌جایی و لجبازی هیتلر از سرما یخ زدند و از بین رفتند که رقم بسیار بزرگی است. وقتی این اتفاق افتاد، انگلستان و امریکا نقش تدارکاتچی جنگ را پیدا کردند. امریکایی‌ها به دلیل داشتن تولیدات فراوان مواد غذایی، صنعتی، تسلیحات نظامی و امکانات مورد نیاز روسیه از این فرصت نهایت استفاده را کردند و فضای درگیری و جنگ برای انگلستان به عنوان کشوری که بزرگ‌ترین ناوگان دریایی جهان را داشت و می‌توانست کالاها را جابه‌جا کند، فرصت مناسب تدارکاتچی بودن را فراهم آورد. برای جابه‌جایی کالاها هم راه‌ها و مسیرهای مختلفی بررسی شدند. اولین راه، راه دریای سیاه بود که به دلیل اینکه زیردریایی‌های آلمانی در آنجا آمد و شد داشتند ناامن بود. مسیر دیگر مسیر آرخانگلسک و مورمانسک (Murmansk) و ولادی‌وستک (Vladivostok) بودند که در نیمی از سال یخ‌زده بودند و امکان تدارکات وجود نداشت. یک مسیر هم مسیر هندوستان به افغانستان بود که آنجا راه شوسه مناسب و کامیون کافی و راه‌آهن وجود نداشت و به طور کل امکان حمل و نقل جدی منتفی بود. تنها جایی که باقی می‌ماند، ایران بود. انگلیسی‌ها در جریان جنگ جهانی اول و در جریان انقلاب روسیه، برای کمک به روس‌های سفید می‌خواستند نیروهایشان را به مرزهای روسیه برسانند که روی پل منجیل در محاصره نیروهای میرزا کوچک‌خان اسیر شدند و به ناچار کوتاه آمدند و امکان انتقال نیروهای نظامی خود را از دست دادند. مضافاً بر اینکه از قدیم‌الایام راه دسترسی به مرزهای روسیه به عنوان یکی از رقبای استراتژیک، برایشان مسئله بود.

به همین دلیل هم پروژه ساخت راه‌آهن شمال به جنوب در دستور کار قرار گرفت؟

البته انگلیسی‌ها برای سال‌های طولانی پروژه راه‌آهن شرق به غرب ایران را عقب انداختند و حتی احمدشاه قاجار را برکنار کردند تا این راه‌آهن ساخته نشود. اگر راه‌آهن شرق به غرب ایران ساخته می‌شد، کریدور عظیمی از چین و هند و ایران و اروپا فراهم می‌شد و ما به بزرگ‌ترین قدرت ترانزیتی آن زمان دنیا تبدیل می‌شدیم و در نتیجه نیازی به نفت یا کالای دیگری نداشتیم و تمام این دولت‌ها هم ناچار بودند به صورتی امنیت ما را تأمین کنند. آلمان‌ها حدود سال‌های ۱۸۹۰ می‌خواستند همین کار را برای عثمانی‌ها انجام بدهند و خط راه‌آهن برلین، آنکارا، بغداد، کویت را بسازند. انگلیسی‌ها وقتی دیدند این پروژه دارد جدی می‌شود، علیه حاکم کویت کودتا و کویت را با کشتی‌های توپدار گلوله‌باران کردند و حاکم طرفدار خود را که به آنها تعهد داده بود راه‌آهن را نسازد، به حکومت کویت منصوب کردند. علقه‌های استراتژیک برای انگلیسی‌ها اهمیت بسیار داشت بنابراین مانع از حضور آلمان در خلیج فارس شدند. اما برای انتقال کالاها در جریان جنگ جهانی راه‌آهن در ایران ساخته شد و جالب اینجاست هزینه احداث راه‌آهنی را که قرار بود انگلیسی‌ها از آن استفاده کنند، مردم ایران دادند! اگر قراردادهای ساخت راه‌آهن را مطالعه کنید، خواهید دید حتی یک شرکت انگلیسی هم خود را درگیر مسئله نکرد و سازندگان راه‌آهن ایران یا اتریشی هستند یا مجار یا امریکایی. انگلیسی‌ها برای ساخت و ساز در هیچ سرزمینی در دنیا به خود زحمت نداده‌اند و نمی‌دهند.

در یادداشت‌های عَلَم هم از قول محمدرضا آمده که این انگلیسی‌ها و امریکایی‌های پدرسوخته از وقتی آمدند، فقط خوردند و بردند. حتی زمانی که روس‌ها می‌خواهند در زمینه ذوب‌آهن برای ما کاری کنند، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها مانع می‌شوند. اینها در جنگ جهانی هم منافع کلانی را بردند. آمار و ارقام فروش تجهیزات و ادوات و کالاهای انگلیسی و امریکایی به روس‌ها فوق‌العاده بالاست. اینها چه بلاهایی که سر ملت‌ها نیاورده‌اند. در آن جنگ شمار زیادی از مردم روسیه کشته شدند، در حالی که اصلاً دخالتی در جنگ نداشتند.

با همان استراتژی‌شان هم کشور ما را وارد جنگ کرده و باعث بروز قحطی شدند؟

مواد غذایی‌ای که در ایران تولید می‌شدند نیاز مردم را تأمین می‌کردند. مواد غذایی و هر کالایی در بازار اندازه‌ای دارد. فرضاً ممکن است برنج در آن زمان به میزان ۱۰۰ هزار تن و گندم مثلاً به اندازه یک میلیون تن تولید می‌شده‌اند. ممکن بود مثلاً ۲۰ هزار تن برنج و ۲۰۰ هزار تن گندم صادر شود اما وقتی ۲۰ هزار تن برنج را ۵۰ هزار تن و ۲۰۰ هزار تن گندم را یکمرتبه یک میلیون تن کنید و گندم موجود در کشور به جای یک میلیون و ۸۰۰ هزار تن بشود یک میلیون تن، خلأ ایجاد می‌شود و قحطی به وجود می‌آید و مردم سه ماه از سال غذا ندارند. چه بلایی سر مردم می‌آید؟ آنهایی که برخوردار ترند، گران‌تر می‌خرند و برای چندین ماه بعدشان هم ذخیره می‌کنند و کسانی که فقیرترند زودتر از این سه ماه گرفتار قحطی می‌شوند و به مدت طولانی‌تری هم گرفتار باقی می‌مانند. در نتیجه جمع بسیار زیادی از مردم ما دچار قحط‌سالی شدند. در جنگ جهانی اول این بلا شدیدتر و جدی‌تر و در جنگ جهانی دوم اندکی کمتر بود، ولی در اثر قحطی بسیاری از مردم هلاک شدند. وقتی قحط‌سالی پیش می‌آید، قدرت کار و درمان از بین می‌رود و قدرت اقتصادی کاهش پیدا می‌کند. بچه‌ها و مردهای سرپرست خانواده‌ها می‌میرند. بسیاری از آسیب‌هایی که در این بحران‌ها وارد می‌شوند، قابل جبران نیستند.

می‌شود گفت رضاخان با میل و رغبت سلطنت را رها کرد، چون می‌دانست پس از آن دیگر هیچ امکانی برای ادامه سلطنت برایش وجود ندارد؟

بحث میل و رغبت نیست. نیروی اشغالگری که آمد، می‌دانست حذف رضاخان هزینه‌های اشغالگری را پایین می‌آورد. خود اشغالگری علم و دانشی دارد. دانش اشغالگری در آن زمان اقتضا می‌کرد انگلستان برای ایجاد رضایت عمومی دیکتاتور را بردارد و کس دیگری را بگذارد که در جریان دیکتاتوری و روند اشغال، مسئولیتی نداشته باشد و جامعه نتواند از او مطالبه‌ای داشته باشد. آیا کسی محمدرضا را در جریان اشغال ایران مقصر می‌دانست؟ خیر. آیا کسی محمدرضا را به عنوان مقصر عدم مقاومت معرفی می‌کرد؟ خیر. آیا کسی در این دوره محمدرضا را عامل فشار بر مردم محسوب می‌کرد؟ خیر. همه می‌گفتند جوان است و عرضه ندارد و کاری نمی‌تواند کند.

اما همه پدرش را مقصر اوضاع پیش آمده می‌دانستند؟

بله، همانطور که اشاره شد اشغالگری دانش دارد. همچنان که عملیات ضداشغال دانش خودش را دارد. برای جنگیدن با اشغالگر باید روش بلد باشید و بتوانید آن مسیر را بفهمید و درک کنید. در اشغالگری هم دولت‌های اشغالگر باید دانش آن را داشته باشند. این اقتضای اشغالگری است. در آن دوره اقتضای اشغالگری این بود که به مردم سرزمین تحت اشغال امکانات و فرصت‌هایی را با حداقل هزینه بدهند. انگلیسی‌ها تجربه‌های خوبی در ارزان تمام کردن هزینه‌های اشغال داشتند، چون کشورهای مختلفی را اشغال و تجارب زیادی را کسب کرده بودند. در این زمان بهترین کار برای کاهش هزینه اشغال، خلع رضاخان بود. ما باید به این جنبه‌های دانشی استعمارگران توجه کنیم و ببینیم سیستم‌های استعماری در چه عرصه‌هایی حوزه‌های دانشی جدی دارند. اشغالگری در دنیا یک دانش و یک رفتار استراتژیک مبتنی بر علم است و چون این گونه است، باید در اشغال یک سرزمین اصول و فنونی را رعایت کنید. یکی از این اصول و فنون این است که کاری کنید که هزینه اشغالگری پایین بیاید.

نمونه‌ای را ذکر می‌کنم. آلمان‌ها وقتی بعضی از کشورها را اشغال می‌کردند، دستورالعمل داشتند. دستورالعملشان این بود که وقتی وارد کشورهای مسلمان می‌شوید و در آنجا رژه می‌روید، ممکن است زن‌های مسلمان پنجره‌ها را باز و شما را تماشا کنند. شما حق ندارید در این کشورها برای زنانی که دارند شما را تماشا می‌کنند دست تکان بدهید یا گل پرتاب کنید یا به آنها اشاره کنید، چرا؟ چون این باعث تحریک مردان علیه شما و موجب تشکیل گروه‌های مخالف با شما خواهد شد. یعنی بر اساس دانش، حرکت می‌کردند. اینکه شما چگونه شهرها را بگیرید، مبادی ورودی را ببندید، پمپ بنزین‌ها را بگیرید، پل‌ها را نگه دارید و بعد چگونه آرام آرام وارد شهر شوید و بر مؤسسات اجتماعی غلبه پیدا کنید، مقامات نظامی را چگونه ببینید، مقامات سیاسی را چگونه تسلیم کنید و مقامات مذهبی را چگونه به تسلیم وادار کنید؟ همه اینها فنونی دارند. دولت‌های اشغالگر این فنون را بلدند و در این زمینه تجربه دارند. چرا الان اینها این قدر از مقاومت حزب‌الله می‌ترسند و دائماً دنبال این هستند که وادارشان کنند دست از مقاومت بردارند؟ به دلیل اینکه مقاومت حزب‌الله در طول این همه سال توانسته است دانش ضداشغالگری را به دست بیاورد و اصول و فنون عملیات ضداشغال را بلد است. ببینید داعش چطور اصول و فنون عملیات اشغال را بلد بود و توانست به‌سرعت مناطق وسیعی را اشغال کند. در این طرف ما هم فنون ضداشغال را بلد بودیم. بنابراین یکی از راه‌های جدی کاهش هزینه‌های اشغال، دادن امتیاز و فرصت به مردمی است که تحت اشغال درمی‌آیند بنابراین خلع رضاخان یکی از حلقه‌های عملیات اشغال بود.

طبق اسناد رضاخان غیر از حفظ سلطنت در خاندان خود و حفظ املاک و دارایی‌هایش پس از اشغال ایران دغدغه‌ای هم برای ایرانیان داشت؟

طبق گزارش‌های موجود، وقتی نیروهای روسی به کرج رسیدند، رضاخان به‌شدت ترسید. اول اعلامیه ترک مخاصمه و مرخص کردن سربازان از پادگان‌ها را داد و سپس ارتش را منحل کرد و به سربازان گفتند بروید، بعداً برای ارتش استخدام می‌کنیم. مردم را در برابر خطر نیروهای اشغالگر خلع سلاح کردند و اگر چهار سرباز هم بودند که اسلحه داشتند و می‌خواستند مقاومت کنند آنها را مرخص کردند. حرکتی کاملاً هوشمندانه و در مسیر عملیات اشغال. حتی یک تیر هم در مقابل اشغالگران شلیک نشد. جز سر پل خدا آفرین که چند مأمور ژاندارمری که خدا رحمتشان کند، بدون اینکه از مرکز دستوری داشته باشند، خودشان تصمیم گرفتند در برابر روس‌ها مقاومت کنند و شهید هم شدند. ما دو ناو ۵۰ تنی در نیروی دریایی داشتیم به اسم میکل آنژ و ببر که انگلیسی‌ها در همان لحظه اول آنها را زدند و تمام نیروهای آن را کشتند، در حالی که آنها اصلاً کاری نکرده بودند. همچنین مرحوم بایندر را در خشکی پیدا کردند و او را هم کشتند و خودشان هم برایش مراسم تشییع جنازه برگزار کردند. در واقع هیچ مقاومت جدی‌ای در برابر اشغالگران در کشور صورت نگرفت.

انگلیسی‌ها برای انتقال سلطنت از رضاخان به پسرش دغدغه‌ای هم داشتند؟

در اینجا این بحث مطرح شد که آیا این سلطنت در خانواده رضاخان ادامه پیدا کند یا نه؟ در این زمان چند گزینه مطرح شد. یکی اینکه دوباره سلطنت به قاجار برگردانده شود. در این مسیر مشکلی که وجود داشت این بود که اولاً ولیعهد احمدشاه، محمدحسن خان نپذیرفت. انگلیسی‌ها بعد سراغ پسر محمدحسن خان، حمید قاجار که افسر نیروی دریایی تجاری انگلیس بود، رفتند که زبان فارسی را بلد نبود. بنابراین عملاً انتقال سلطنت به قاجار منتفی شد. پس از آن انگلیسی‌ها سراغ محمدعلی فروغی رفتند و از او خواستند رئیس‌جمهور شود، ولی فروغی نپذیرفت چون هم سنش بالا بود و هم معتقد بود سلطنت باید در ایران تداوم داشته باشد. در این میان روس‌ها نیز سراغ ساعد مراغه‌ای رفتند که آن روزها سفیر ایران در روسیه بود و از او خواستند رئیس‌جمهور ایران شود ولی ساعد مراغه‌ای هم نپذیرفت و انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که سلطنت را در خانواده پهلوی نگه دارند.

علت این عدم پذیرش از سوی شاهزادگان قاجار چه بود؟

شاهزاده‌های قاجار به دلیل بلایی که سرشان آمده بود، نمی‌خواستند آن تجربه را مجدداً تکرار کنند. اینها یک‌بار از انگلیسی‌ها ضربه خورده بودند و حالا نمی‌خواستند توسط یک اشغالگر، پادشاه کشور تحت اشغالی شوند.

میزان نفوذ و اقتدار محمدرضا پهلوی در اداره امور کشور در فاصله شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ چقدر بود؟

واقعیت این است که یکدست نبودن قدرت او در مقاطع مختلف برای احزاب و مطبوعات و مردم ایران فرصت‌هایی را فراهم کرد و تنفسی اتفاق افتاد و مباحثی در سطح جامعه مطرح شدند و گسترش پیدا کردند. این مسئله باعث شد مردم در این تشکل‌های سازمان‌یافته و سازمان‌نیافته، خود را پیدا کنند و تشکیل احزاب سیاسی غیردولتی تا حدودی در این دوره جدی‌تر شود. از قِبل آزادی مطبوعات، تألیفات و ترجمه‌های بسیاری نیز در این دوره منتشر شدند. با باز شدن نسبی فضای سیاسی اجتماعی، هر کسی توانست حرفش را بزند و همان فضای باز منجر به جنبش ملی شدن صنعت نفت و مطالبات اجتماعی از قبیل مطالبه حکومت اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر و گسترش ادبیات ضداستعماری از سویی و گسترش ادبیات غرب‌گرایانه و مبتذل از سوی دیگر شد. در این دوره همه چیز با هم رشد کرد و بهارانه‌ای برای همه جریانات پیش آمد.

اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زندان، اعدام و اختناق بی‌سابقه‌ای را در سطح جامعه شاهد هستیم.

بله. بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ آن سیطره برگشت. انگلستان و امریکا کودتا را ترتیب دادند و با متحد شدن ارتش، مخالفان سرکوب و حذف شدند و همه عناصر داخلی و خارجی در خدمت تداوم سلطنت پهلوی دوم درآمدند.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

طبق گزارش‌های موجود، وقتی نیروهای روسی به کرج رسیدند، رضاخان به‌شدت ترسید. اول اعلامیه ترک مخاصمه و مرخص کردن سربازان از پادگان‌ها را داد و سپس ارتش را منحل کرد و به سربازان گفتند بروید، بعداً برای ارتش استخدام می‌کنیم. در واقع با این تصمیم مردم را در برابر خطر نیروهای اشغالگر خلع سلاح کردند